

«الف»

۱	أُرْسِدَ : راهنمایی کرد	۶	أَلْفٌ : جمع ألف، هزاران
۴	الْإِرْغَامُ : بر خاک افکندن، شکست دادن	۹	أَلَامٌ : جمع أَلَمٌ، دردها
۸	أُسْتُشْهِدَ : شهید شد	۸	أَبْتٌ : پدر جان
۱	إِسْتَقَرَّ : استقرار یافت	۱	إِبْتَهَجَ : شادمان شد
۱	إِسْتَوَى : برابر شد، مساوی شد	۱	إِبْتَعَدَ عَنْ : از دور شد، از دوری جست
۴	الْأَسْرُ : اسارت	۵	أَبْعَدَ : دور کرد
۴	أُسْرِعَ : شتافت	۴	إِتَّبَعَ : پیروی کرد
۲	أَشْعَلَ : روشن کرد، شعله‌ور ساخت	۴	إِتَّقَى : تقوا پیشه کرد
۴	إِعْتَبَرَ : پند گرفت	۴	إِتَّقَى : تقوا پیشه کن
۲	إِعْتَذَرَ : عذر خواست	۷	أَتَى (بِ) إِيْتِيَانًا : آمد
۴	إِعْتَرَلَ : دست کشید، کناره‌گیری کرد	۱	الْإِجْتِنَابُ : دوری کردن
۴	الْأَغَانِي : جِ الْأَغْنِيَّةِ، آهنگ‌ها، آوازاها (منظور: ۴)	۲	أَحَبُّ : دوست داشت
۲	أَفْلَحَ : رستگار شد	۳	الْأَخْمَرُ : سرخ
۶	الْأُقْفَالُ : جِ قُفْلٌ	۱	أَخْرَجَ : بیرون کرد
۴	أَقْلَّ : کم انجام داد	۹	أَذَلَّ : خوار کرد

۵	حَاسِبٌ نَفْسُهُ : از خود حساب کشید	۲	الثَّمَرُ : خرما
۹	حَاكِيٌ : تقلید کرد	۱	تَنَافَسٌ : رقابت کرد، مسابقه داد
۶	حَاوِلٌ : تلاش کرد	۱	التَّنْقِيَةُ : پاکیزه کردن، پاک کردن
۹	الحُرَّاسُ : جمع الحارس، نگهبانان	۲	التَّوَابٌ : توبه گر، توبه کننده
۴	الحَرَجُ : تنگنا	۳	تَوَصَّلَ إِلَى : دست یافت، رسید
۱	حَرَمٌ : حرام کرد	۶	تَوَكَّلَ عَلَى : توکل کرد بر
۳	حَسِبَ (س) حُسْبَانًا : پنداشت	۲	التَّهَيَّأَ : تهیّه کردن
۴	حَصَّلَ : به دست آورد		
۴	حَقَرَ (س) حَقْرًا : کوچک و خوار شمرد		«ث»
۲	حَكَمَ (م) حُكْمًا : داوری کرد	۲	الثُّغُورُ : ج ثغر، مرزها
۲	الحِلَّالُ : حلال کردن	۲	الثَّقِيلُ : سنگین
۱	إِجْعَلْ فِي حِلٍّ : حلال کن	۵	الثَّمِينَةُ : گران بها
۱	حَلَّ العُقْدَةَ : گره را گشود	۷	ثَارَ (يَثُورُ - ثَوْرَةٌ) : انقلاب کرد
۷	الحُلْمُ : رؤیا		ثُورِي : انقلاب کن، به باخیز
۸	الحَيِّ : زنده		
۲	حِينِيذٌ : آنگاه، در این هنگام	۴	«ج»
		۹	جَاوَزَ : نزدیک شد، همسایه شد
		۹	الجَاهِزَةُ : آماده، حاضر
		۵	الجُزُرُ : ج الجزیره، جزیره ها
		۳	جَنَاحٌ : بال
		۱	جَنَّبَ : دور کرد
		۲	الجُوعُ : گرسنگی
		۵	الجَوْلَةُ : جَوْلَانِ دادن، قدرت نمایی
			«خ»
		۲	الخَبِيزُ : نان
		۵	الخَبِيرُ : خیره، کارشناس
		۱	الخِتَامُ : مُهْر
	خِتَامُهُ مِسْكٌ : مُهْرُ آن از مشک است		
		۱	«ح»
		۲	الحَزَارُ : گرم

۳	الرُّتُقُ : بسته	۸	الخُطَّةُ : نقشه
۵	الرَّجُلُ : پا	۳	الخِلَالُ : میان
۵	الرَّحَلَةُ : سفر	۵	خَلَبَ — : شیفته کرد، رُبود
۱	رَدَّدَ : تکرار کرد	۹	خَلَّدَ : جاودان ساخت
۳	الرِّسَالَةُ : ج الرسالة، نامه‌ها	۳	الخَلِيلُ : دوست
۵	الرِّشَادُ : راستی و درستی، راه درست	۸	خَيْرَةٌ : بهترین
۲	رَضِيَ (س) رِضاً : خشنود گردید، راضی شد		
۴	الرَّعِيَّةُ : رعایا، شهروندان		«د»
۵	رَقَبَ (س) رُقُوباً : با دقت نگاه کرد	۵	الدَّارُ : خانه
۵	الرَّهْلِيُّ : شنی	۶	الدَّرَاهِمُ : جمع دِرْهَم (واحد پول)
۹	الرَّهْمِيُّ : در گرو	۳	الدُّسْتُورُ : قانون، قانون اساسی
	مسؤول کار خود	۳	الدَّوْرَانُ : چرخش
۵	الرَّيْحُ : باد	۹	الدَّوْبُوبُ : پرکار، بی وقفه
			«ذ»
	الرُّحْفُ : زرو زبور	۱	ذاتُ بَهْجَةٍ : زیبا و خرم
۴		۲	ذاقُ (س) ذَوْقاً : چشید
			ذُقُ : بجش
			«س»
۸	السَّاحَةُ : میدان		
۶	السَّارَةُ : شادکننده		«ر»
۵	السَّاعَةُ : قیامت	۶	الرَّاتِبُ : حقوق
۱	سَاعَدَ : کمک کرد	۴	الرَّاعِيُ : چوپان، در اینجا : مسؤول
۴	السَّاعِيُ : کوشا	۵	الرَّائِعُ : جالب، زیبا
۲	سَجَرَ (س) سَجْراً : آتش روشن کرد	۳	رَأَى (س) رُؤْيَةً : دید

۵	الضَّلَال : گمراهی	۱	السَّخَاء : بخشش
۱	ضَمِنَ (س) ضَمَانَةً : ضمانت کرد		سَخَاءُ الْكُفِّ : بخشندگی
۴	الضِّيَاع : نابودی	۲	سَرَّ (ث) سُورَرَأً : شاد کرد
		۸	سَلَبَ (ث) سَلَباً : رُبُود
			سَلَبَتْ قُدْرَتُنَا : قدرت ما گرفته شد
۱	الطَّاعَة : فرمانبرداری	۷	سَهَرَ (س) سَهَرًا : شب زنده داری کرد
۴	الطَّرِيق : جِ طریق، راه‌ها	۷	سَارَ (ب) سَيْرًا : حرکت کرد
	يَقْطَعُ طَرِيقًا : راهزنی می‌کند		
۷	الطَّغَاة : جِ الطاغی، طغیان‌گران، گردن‌کشان		
۳	الطَّيْرَان : پرواز	۲	شَبِعَ (س) شَبَعًا : سیر شد
		۸	شِرْذِمَةٌ : گروه اندک، دار و دسته
		۹	الشَّرِيعَةُ : آیین و قانون
۵	الظَّبِي : آهو		
۸	ظَفِرَ (س) ظَفْرًا : پیروز شد		
		۹	صَارَ (ب) صَيْرُورَةً : شد
		۷	الصَّامِد : پایدار
۸	العَاقِب : رانده شده و نفرین شده	۷	صَبَّ (ث) صَبًّا : ریخت
۴	العِدَى : جِ العدو : دشمنان	۷	الصَّبِر : گیاهی تلخ
۳	العَدِيْدَة : بسیار	۷	الصُّمُود : پایداری
۸	العُرْس : [جشن] عروسی	۷	الصُّوب : جهت، سمت
۴	عَرَضَ (ب) عَرَضًا : عرضه کرد	۳	الصَّيْدَلَةُ : داروسازی
۴	العِشْرِيْنَ : بیستم، بیست		
۱	عَسَرَ : سخت گرفت		
۷	العِظْم : استخوان	۴	الفُضْحَى : قبل از ظهر

۳	فَتَقَّ (س) فَتَقاً : شکافت، گشود	۸	عَقَدَ (س) عَقْداً : محکم کرد
۴	الْفَتَى : جوان، جوانمرد	۳	عِلْمُ الْفَلَكِ : دانش ستاره‌شناسی
۱	فُرَّخَ : شادمان کرد	۶	العَمَمَ : عمو
۳	فَصَّلَ (س) فصلاً : جدا نمود	۷	عَمَّا (عن + ما) : «ما»، حرف زائد
۴	فُلُ الْفُضْلِ : سخن حق را بگو		عَمَّا قَرِيبَ : به زودی
۵	الْفِضِيَّةُ : نقره‌ای	۹	العَنَاءُ : رنج
۵	فُطِنَ (س) فُطْناً : بی‌برد	۸	العِنَادُ : لجبازی
۱	فُقِّهَ (س) فقهاً : فهمید		

«غ»

	القائد : رهبر	۳	غَالِيْلَةٌ : گالیله
۱	القُبَّةُ : گنبد	۳	الغَامِضُ : پیچیده
۱	القُدُوَّةُ : الگو	۱	الغَايَةُ : هدف
۹	القُرْبَةُ : مشک آب	۴	الغَزَلُ : لهو و لعب
۲	قَرَعَ (س) قَرَعاً : [به در] کوبید	۷	الغَزَاةُ : جنگجویان، جمع غازی
۲	قُرُونٌ : جِ قُرُونٌ، شاخ‌ها		(در این درس متجاوزان)
۵	قَصَصَ : کوتاهی کرد	۸	عُسِّلَتْ عُقُولُهُمْ : سستشوی مغزی شدند
۴	قَصَصَ : کوتاه کرد	۳	عَضَبَ (س) عَضَباً : به ستم گرفت، غصب کرد
۸	قَضَى (س) قَضَاءً : انجام داد، گذراند	۹	العَمَى : گمراهی
	قَضَى نَحْبَهُ : به عهد خود وفا کرد، نذرش را	۷	عَتَيَّرَ : دگرگون کرد
	ادا کرد، روزگارش را به سر آورد	۱	الغَيْوَمُ : ج الغيم، ابرها

(مرد)

«ف»

۵	الْقِمَّةُ : بالای هر چیزی، قلّه	۴	فازَ (س) فَوْزاً : موفق شد، رستگار شد
۹	القِنْدِيلُ : چراغ	۵	فَتَّشَ : جستجو کرد

۷	فَنَطَّ (س) قَنَطًا : ناامید شد	۱	الْمُتَرَدِّد : دارای تردید
۴	الْقِيَم : ح القيمة، ارزش	۳	المجال : عرصه، زمینه
المجالات الفكرية : زمینه‌های فکری			
	«ک»	۲	الْمُجِدَّة : کوشا
۹	الكَد : زحمت، تلاش	۹	المحيط : احاطه کننده، مسلط
۹	الكَدَح : رنج، زحمت	۱	المُخَضَّرَة : سرسبز
۱	الکرام : ح الکریم، جوانمردان، بخشنندگان	۳	مَرَّ (ش) مُرور : گذشت، عبور کرد
۶	كَسَرَ (ب) كَسراً : شکست	۸	مَرَحَباً بک : درود بر شما، خوش آمدید
۹	الكَفَاف : اندازه، به قدر کفایت	۱	المِسْک : مشک که ماده‌ای است خوشبو
۳	كَفَّرَ : پوشاند	۳	المُلْتَصِق : به هم پیوسته، چسبیده
۶	كَمَّ : چقدر، چند	۲	مِمَّا (من + ما) : از آن چه
۳	كَمَا : همان طور که	۲	المَمْلُوء : پُر
		۳	الْمَن : منت نهادن
	«ل»	۱	المُواضِلَة : ادامه دادن
۲	اللَّعِب : بازی	۱	المُودَّة : دوستی، محبت
۲	لَعِقَ (س) لَعَقًا : چشید	۲	الْمَنْهُوم : حریص
۲	لَعَلَّ : شاید	۹	المِيزَة : ویژگی
۹	لِمَ (ل + ما) : برای چه، چرا؟		«ن»
۷	لَانَ (ب) لَيْنًا : نرم شد	۵	نَبَّهَ : آگاه کرد
		۸	النَّحْب : پیمان، زمان مرگ
	«م»	۲	نَزَّلَ : نازل کرد، فرود آورد
۸	مَاتَ (س) : مُرد	۱	نَشَرَ (س) : بازکرد، گسترده
۹	مادامَ : تا وقتی که	۴	النَّمَاذِج : جمع نَمُوذَج، نمونه‌ها

۱	هَدَى (ب) هُدًى : راهنمایی کرد	۴	نماذج مثالية : الگوهای برتر
۴	هَزَلَ (ب) هَزْلاً : شوخی بیهوده کرد	۴	النُّوم : خواب
۸	هَوَّنَ : آسان نمود	۴	النَّهَب : غارت
	هَوَّنَ عَلَيْكَ : سخت نگیر	۱	نَهَجَ (ع) نَهَجًا : نشان داد
۸	هَيَّئَ : آسان		
۹	الهِنَاء : گوارا		
			«و»
		۷	الوائق : مطمئن
			وُدٌ ← مَوَدَّةٌ
۷	الْيَاسْمِين : گل یاسمن، گل یاس	۵	وَأَجَهَ : روبه‌رو شد
۲	الْيَتَامَى : ج یتیم، یتیمان	۲	وَأَحْيَانِي : شرم باد
۱	يَسَّرَ : آسان کرد	۲	الوَالِي : حاکم شهر
		۳	الْوَجِيزَةُ : مختصر
		۵	وَضَعَ (ع) وَضْعًا : گذاشت، نهاد
		۱	وَقَّرَ : آماده کرد
		۷	وَلَدَ (ب) وِلَادَةً : زایید
			نَوْلُدُ : زاییده می‌شویم
		۴	وَلَّى : مقام داد، حکم داد
		۱	الْوَهْم : خیال، توهم
		۲	وَيَحْكُ : وای بر تو
		۲	وَيْلٌ : وای!
			وَيْلٌ لِي : وای بر من

«ه»

۴ هَجَرَ (ث) هَجْرًا : ترک کرد، دست کشید

